

## توسعه آموزش‌های مهارتی کسب و کار و کارآفرینی در جهت الگوی توسعه اقتصادی نوین

دکتر محمدرضا سپهری  
رئیس مؤسسه کار و تأمین اجتماعی

گسترش آموزش‌های کارآفرینی و مهارت‌های کسب و کار در کشور با چه هدفی تعقیب می‌شود؟ شاید در ابتدای امر پاسخ این مسئله خیلی بدیهی به نظر برسد، اما سؤال این است آیا برای ایجاد اشتغال می‌خواهیم آموزش بدهیم یا برای کاهش نرخ بیکاری و نرخ بیکاری فارغ‌التحصیلان و یا برای نوآوری، رقابت در بازارهای جهانی، بهبود کیفیت کالا، کاهش قیمت‌ها و توانمندی اقتصاد کشور می‌خواهیم آموزش کارآفرینی و مهارت‌های کسب و کار را تعقیب کنیم. کشور در جهت یک انقلاب اقتصادی قدم بر می‌دارد این انقلاب اقتصادی فراتر از یک سازمان، دستگاه و وزارتخانه است. انقلاب اقتصادی به یک برنامه ۵ ساله منتهی نمی‌شود بلکه همه ارکان نظام اقتصادی کشور در جهت تصدی‌گری دولت در جهت فرآیند خصوصی‌سازی و الگوی توسعه جدید حرکت می‌کنند.

ریشه مباحث کارآفرینی به درک صحیح ما از الگوی توسعه بر می‌گردد. اگر ما نتوانیم الگوی توسعه کشورمان را درست تدوین کنیم در توسعه اشتغال و ساز و کاری که می‌خواهیم پیش بگیریم ممکن است با مشکل روبرو شویم.

الگوی توسعه چیست؟ الگوی توسعه منظومه‌ای است از باورها، ارزش‌ها و واقعیات همراه با یکسری مبانی نظری و مبانی روش‌شناختی متمایز و معین که توسط صاحب‌نظران اقتصادی و اجتماعی کشور برای تبیین روابط اقتصادی و اجتماعی ارائه می‌شود. در دنیا چه الگوهای توسعه‌ای وجود دارد؟ در پنجاه سال اخیر الگوهای متفاوتی از توسعه در کشورهای مختلف تجربه شده و بکار گرفته شده است. بطور خلاصه دنیا ۵ نوع الگوی توسعه را تجربه کرده است. اولین گروه الگوهای توسعه کلاسیک است. در الگوی توسعه کلاسیک موتور محرکه توسعه سرمایه است و مکانیزمی تحت عنوان دست‌نمائی بازار را کنترل

می‌کند. کشورهای در حال توسعه صفات تقریباً مشترکی دارند نرخ بیکاری بالا دارند، اقتصادشان تک محصولی است، سطح بهره‌وری در کشورهای در حال توسعه اکثراً پایین است، حدود  $\frac{1}{3}$  جمعیت زیر خطر فقر قرار دارند، اقتصادشان دوگانه است یعنی بخش سنتی و مدرن در تعارض هستند، وجود لایه‌های متضاد فرهنگی در این اقتصادها مشاهده می‌شود، ساختارها تقلیدی است و اقتصاد درون‌نگر است. اکثر کشورهای در حال توسعه چنین صفات مشترکی را دارند. در اقتصاد ما هم نرخ بیکاری بالا است. اقتصادمان وابسته به نفت است. بهره‌وری در کشور ما پایین است. دوگانگی در بخش سنتی و مدرن اقتصادی وجود دارد و لایه‌های متضاد فرهنگی مشاهده می‌شود و ساختارها تقلیدی است. در الگوی توسعه کلاسیک توسعه را به مفهوم رشد می‌گیرند و می‌گویند برای دستیابی به نرخ رشد معین پس‌اندازهای مردم باید تجهیز شود برای سرمایه‌گذاری و سرمایه موتور توسعه است و مکانیزم دست‌نمائی بازار همان مکانیزم عرضه و تقاضا است. در الگوی کلاسیک دولت باید فقط در بخش‌هایی وارد شود که بخش خصوصی نمی‌تواند وارد بشود. اولین برنامه عمرانی کشور توسط سازمان برنامه و بودجه قبل از انقلاب اسلامی بر اساس الگوهای کلاسیک تنظیم شد. اما دومین دسته الگوهای مبتنی بر سوسیالیسم هستند در این الگوها مکانیزم بازار کارائی ندارد، ساختارها باید تغییر کند در آمد سرانه نمی‌تواند به تنهایی بیانگر توسعه یافتگی باشد. نظام تولید و توزیع، نظام پولی مشکل ساختاری دارد و باید روابط تولید و توزیع دگرگون شود و از مازاد بخش کشاورزی باید به دنبال گسترش صنایع سنگین باشیم. بخش مدرن نیاز به اشتغال کم دارد. دانشمندی که معتقد به الگوهای سوسیالیسم هستند اظهار می‌دارند که باید ساختارهای پولی، مالی تغییر بکنند و برنامه‌ریزی متمرکز ایجاد بشود. اینها به ۲ گروه تقسیم می‌شوند عده‌ای طرفدار ساختارگرایی هستند و یک عده طرفدار نظریه وابستگی، آنهایی که طرفدار ساختارگرایی هستند معتقدند که باید ساختارهای اقتصادی، ساختارهای پولی، مالی، آموزشی، ساختارهای توزیع و روابط تولید باید تغییر بنیادی کند و این نیازمند یک انقلاب است. اما آنهایی که نظریه وابستگی را مطرح می‌کنند می‌گویند توسعه نیافتگی علتش در وابستگی به امپریالیسم است و سومین دسته از الگوها، الگوهای

سازمان‌های جهانی، هستند منظور از سازمان‌های جهانی سازمان ملل، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و کارگزاری‌های تخصصی ملل متحد هستند. اینها در دهه ۶۰ الگوئی برای کشورها ارائه کردند و آن دستیابی به یک نرخ رشد اقتصادی ۵٪ در دهه ۱۹۶۰ بود در دهه ۷۰ نرخ رشد را تغییر دادند گفتند نرخ رشد ۶٪ اما بعد از دهه ۷۰ سازمان بین‌المللی کار مطالعه‌ای را انجام داد و ملاحظه نمود برخی از کشورها تلاش کردند و به این نرخ رشد رسیده‌اند اما توسعه پیدا نکرده‌اند ILO اعلام نمود ۳۹٪ جمعیت جهان فقیر هستند. لذا نظریه جدیدی را سازمان‌های بین‌المللی مطرح کردند تحت عنوان « Basic Needs » « نیازهای اساسی ».

در نظریه نیازهای اساسی باید شاخص نیازهای اساسی انسان را بهبود ببخشیم. سازمان‌های جهانی وقتی آن تجربه ناموفق را داشتند نظریه نیازهای اساسی را مطرح کردند.

چهارمین الگویی که در توسعه کشورها مطرح است الگوی توسعه انسانی است. الگوی توسعه انسانی توسط UNDP مطرح شد و اولین بار توسط محبوب‌الحق اقتصاد دان پاکستانی در UNDP در سال ۱۹۹۰ ارائه شد. توسعه در خدمت انسان یعنی توسعه زمانی معنی پیدا می‌کند که در جهت بهبود کیفیت زندگی انسان‌ها باشد. شاخص‌هایی مثل امید به زندگی، آموزش، درآمد سرانه و به صورت ترکیبی تحت عنوان HDI یا شاخص توسعه انسانی ( Human Development Index ) شاخص HDI یک شاخص ترکیبی است از امید به زندگی، آموزش، بهداشت و درآمد سرانه که هم روی عزت نفس و کرامت انسانها تأکید کردند و هم بر دامنه گسترش انتخاب و آزادی‌ها. هر سال UNDP گزارش الگوی توسعه انسانی کشورها به صورت کتابی هر سال منتشر می‌کند که گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۶ نیز منتشر شده است.

اما الگوی توسعه بعدی الگوی نئوکلاسیک است. در الگوهای نئوکلاسیک علاوه بر سرمایه فیزیکی سرمایه انسانی « Human Capital » بسیار مهم است. برای ارتقای سرمایه انسانی باید به آموزش و سلامت اهمیت بدهیم الگوهای کلاسیک بیشتر روی سرمایه‌های فیزیکی و تجهیز پس‌اندازها تأکید می‌کردند. نقش دولت فقط تأمین شرایط مناسب برای اقتصاد است. وظیفه دولت تأمین شرایط مناسب یعنی نظام حقوقی مناسب و امنیت جامعه است لذا روی تحقیق و توسعه تأکید می‌کنند نظام‌های نئوکلاسیک دو محور اساسی دارند (۱) آزادسازی (۲) خصوصی‌سازی و خصوصی‌سازی مقدمه‌اش آزادسازی است در الگوهای نئوکلاسیک می‌گویند یکی از علل توسعه نیافتگی رفتار غیر عقلانی بازیگران اقتصادی است.

بحث این است که جایگاه ما کجاست؟ در اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی کشور ما از چه الگویی تبعیت می‌کند. اصلاً ارتباط دولت ما با فرآیند توسعه چگونه است؟ نقش دولت در شتاب بخشیدن به توسعه چیست؟ آیا هر دولتی ظرفیت اجرای هر الگوی توسعه‌ای را دارد؟ الگوی توسعه به چه میزان متأثر از روابط و ساختارها است؟ کدام دولت‌ها با چه ساختار درونی با کدام روابط بیرونی می‌توانند به توسعه و ارتقای منزلت کشور در تقسیم کار جهانی موفق باشند؟ نقش دولت در شتاب بخشیدن به توسعه بسیار امر مهم است.

بطور کلی روابط دولت‌ها با فرآیند توسعه ۳ موج را پشت سر گذاشته است:

موج اول از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ موج دوم از اواخر دهه ۷۰ شروع می‌شود و موج سوم از اوایل دهه ۹۰ در موج اول در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ غلبه دیدگاه‌های کینزی باعث شده بود که نقش دولت در توسعه پررنگ شود یعنی بعد از بحران ۱۹۲۹ و رکود بزرگی که در اقتصاد غرب وجود داشت تا ۳۰ سال پیامدهای آن بحران بزرگ را شاهد بودیم. دیدگاه‌های غالب بر نقش دولت در توسعه تأکید می‌کردند می‌گفتند باید نقش دولت در فرآیند توسعه پررنگ باشد و بیشتر تأکید می‌کردند که مکانیزم‌های بازار ناکارآمد است و دخالت دولت در اقتصاد در فرآیند توسعه ضروری و نتیجه بخش تلقی می‌شد. لذا

می‌گفتند برای اینکه جامعه از رکود اقتصادی بیرون بیاید و به سمت رونق حرکت کند ناگزیر از دخالت دولت است.

اما موج دوم، از اواخر دهه ۷۰ شروع شد این موج می‌گوید که دولت نارسایی‌های زیادی دارد و هزینه‌های دولت نسبت به بخش خصوصی بالا است. دولت مناسب دولتی است که در حداقل قد و قامت دیده شود. دولت باید کوچک شود چرا؟ چون هزینه‌های ناشی از دخالت‌های دولتی بالا است. لذا ساز و کار بازار و مکانیزم بازار باید حاکم بشود و ما باید نقش دولت را کم رنگ کنیم و در دولت حداقل بسنده کنیم. اگر نارسایی‌های در بازار وجود داشته باشد کمتر از نارسایی‌های دولت است. لذا می‌گوییم مکانیزم بازار نارسایی‌هایش کمتر است پس موج اول تأکید می‌کند به دخالت دولت موجب دوم تأکید می‌کند بر کاهش دخالت دولت و می‌گوید ما باید نارسایی‌های دولت را تبیین کنیم و باید در سایز دولت تجدید نظر کنیم و به دنبال یک دولت حداقل حرکت کنیم.

اما موج سوم، در دهه ۱۹۹۰ هماهنگی بازار و دولت را مطرح کرد می‌گوید لازم است که دولت و بازار با هم هماهنگ باشند و نقش دولت سکان‌داری کشتی توسعه است. دولت پارو زن نیست وقتی که دولت سکان‌دار کشتی توسعه است، موتور محرکه کشتی کارآفرینان هستند. دولت باید کوتاهترین و سریعترین مسیر را با مجموعه اطلاعاتی که بدست می‌آورد انتخاب کند. موتور محرکه این کشتی در موج سوم کسی نیست جز کارآفرینان لذا چرخ توسعه با مشارکت مردم و سازمان‌دهی سریع مردم انجام می‌شود.

دولت وظیفه‌اش سازمان‌دهی مردم است نه تصدی‌گری لذا باید به سمتی حرکت کنیم که موتور محرکه اقتصادمان را به دست کارآفرینان بدهیم. سکان کشتی بدست دولت باشد و دولت نقش پارو زنی در این کشتی نداشته باشد. لذا موج سوم لزوم هماهنگی بازار و دولت را مطرح می‌کند.

خصوصی‌سازی بخشی از فرایند اصلاح و بازسازی نظام اقتصادی یک کشور است و تحولی ایجاد می‌کند در حوزه‌های جدید قابل تملک، حقوق ناظر بر این حوزه‌ها و حقوق ناظر بر مالکین را مشخص می‌کند و نحوه کنترل این حقوق را مشخص می‌کند.

خصوصی سازی هم بازسازی سازمانی را تعقیب می کند هم بر عملکردهای مدیریتی تأثیر می گذارد هم سطحها مهارتها و رفتارهای مدیریتی را تغییر می دهد. در این فرآیند بهره‌وری نیروی انسانی و بهره‌وری سرمایه تغییر می کند، اینها از پیامدهای خصوصی سازی است. خصوصی سازی صرفاً انتقال مالکیت چندین بنگاه اقتصادی از بخش دولتی به بخش خصوصی نیست خصوصی سازی یک سیستم باز توزیع ثروت ملی است ما باید انگیزه‌ها را در بخش خصوصی ایجاد کنیم. در کشور نگاه به مالکیت، سازماندهی و رفتارهای مدیریتی باید تغییر کند. اما خصوصی سازی در اقتصاد ایران چه اهدافی را دنبال می کند. اهداف خصوصی سازی در اقتصاد ایران شتاب بخشیدن به رشد اقتصاد ملی، ارتقای کارایی اقتصادی و بهره‌وری نیروی انسانی و افزایش رقابت پذیری اقتصاد است. آموزش‌های کارآفرینی و مهارتهای کسب و کار در جهت رقابت پذیر و توانمند نمودن بنگاهها در فرآیند خصوصی سازی است. اگر می خواهیم سهم بخش خصوصی و تعاونی در اقتصاد به ۸۰٪ برسد و سهم دولت در اقتصاد به ۲۰٪ کاهش پیدا کند باید آموزش نیروی انسانی را در صدر برنامه‌های خود قرار دهیم.

در فرآیند خصوصی سازی باید مؤسسات رتبه بندی، شرکت‌های بیمه سرمایه گذاری و نهادهایی مانند شرکت‌های مشاوره کارآفرینی، شرکت‌های مادر تخصصی، عامل‌های چهارم و خوشه‌ها برای پایین آمدن هزینه‌ها و افزایش قدرت رقابت کارآفرینان و ارتقاء کیفیت محصولات در کشور شکل بگیرد.

بطور خلاصه ما در جهت یک انقلاب اقتصادی بزرگ با یک الگوی توسعه نوین حرکت می کنیم و کارآفرینی و آموزش‌های کارآفرینی باید در جهت این انقلاب بزرگ اقتصادی طراحی بشود. سوگیری ما باید به این سمت باشد. در چشم انداز ۲۰ ساله کشور باید رتبه اول از لحاظ اقتصادی، علمی، تکنولوژیکی و فناوری بین کشورهای منطقه آسیای جنوب غربی را کسب نماید، برای رسیدن به آن چشم انداز باید با یک الگوی توسعه اقتصادی نوین در اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی، آموزش‌های کارآفرینی و آموزش‌های مهارت‌های کسب و کار را در جهت گسترش سرمایه‌های انسانی و اجتماعی سازماندهی کنیم.